يك سبد شكوفه (3)

اعجاز قرآن

تصوير سازى‏

مى‏دانيم يكى از مهمترين ويژگى‏هاى يك اثر هنرى، تصوير سازى آن است. يعنى نويسنده، شاعر، نقاش، فيلمساز و... صحنه‏اى و موضوعى را كه در نظر دارند، براى خواننده يا بيننده تصوير كنند كه او خود را در آن صحنه و درگير با آن موقعيت تلقى كند. بر همين اساس است كه يكى از انديشمندان گفت: «هنرمند كسى است كه وقتى زمستان را توصيف مى‏كند، من بلرزم.»

قرآن كريم، افزون بر فشرده گويى مثبت، چنان تصوير سازى از موقعيت‏هاى گوناگون مى‏كند، كه بيشترين تأثير را بر خواننده مى‏گذارد.

نمونه اول:

«إنّا جَعلنَا فى أعنُقِهِم أغلالاً فَهِى إلى الأذقانِ فَهُم مُقْمَحُونَ \* وَ جَعَلنا مِن بَينِ أيْدِيهِم سَدّاً وَ من خَلفِهِم سَدّاً فأَغشَيْناهُم فَهُم لا يُبْصَرُونَ»

«ما بر گردن‏هايشان غُل‏هايى نهاده‏ايم تا [دست‏هايشان را بسته است به گردن‏ها و] چانه‏هايشان و ايشان سرهايشان به بالا و نگاهشان به پايين است. و در پيشاپيش آنان سدى و در پشتشان هم سدى نهاده‏ايم و بر [ديدگان‏] آنان پرده‏اى افكنده‏ايم، لذا نمى‏توانند ديد.»

يس، آيات 8 و 9

انسانى را تصور كنيد كه بر گردنش آهنى ضخيم قرار دارد؛ ضخامت آن چانه است. باعث شده سر او بى هيچ تكانى رو به بالا بماند. آن گاه اين شخص در جايى ايستاده كه در برابر و پشت سرش ديوارهاى قطور و بلند قرار دارد. چشمانش به خاطر تاريكى نمى‏بيند. به هيچ طرف نمى‏تواند حركت كند. اين تصوير كسى است كه تفكر و دليل و برهان برايش سودى نداشته و همچنان بر گمراهى‏اش پافشارى مى‏كند.

نمونه دوم:

«لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أوْ مَغاراتٍ أوْ مَدخَلاً، لَّوَلَّوْا إلَيه وَ هُم يَجْمحوُن»؛ «اگر پناهگاه يا نهانگاه يا گريزگاهى بيابند، شتابان به آن روى مى‏آورند.»

توبه، آيه 57

گروهى را در نظر بگيريد كه از شدت هراس چشمانشان دو دو مى‏زند و هراسانند. دستپاچه اين طرف و آن طرف مى‏دوند تا پناهگاهى براى خود بيابند. نه خانه‏اى يا جاى وسيع و آسوده‏اى، بلكه از شدت هراس به جاهايى تن در مى‏دهند كه در شرايط معمولى آدمى حاضر نيست پاى در آن مكان بگذارد. يعنى در غارهاى زير زمين يا دلِ كوه، و از همه بدتر، «مدخل»، يعنى جاى تنگى كه فرد ترسو نمى‏تواند وارد آن شود، جز با رحمت بسيار. و نمى‏تواند در آن‏جا بماند، مگر اين كه كاملا بدنش به اطراف آنجا بچسبد. واژه «يجمحون» تصويرى كاريكاتورى و خنده آور از موقعيت آنان براى خواننده ترسيم مى‏كند؛ يعنى «دستپاچه و سراسيمه».

اين تصويرى است كه قرآن از منافقين بزدل ارائه مى‏دهد.

نمونه سوم:

اگر بگوييم: «در خانه آتش افتاد». معناى اين جمله آن است كه آتش سوزى در «گوشه» اى و «قسمتى» از خانه رخ داده است؛ اما «خانه آتش گرفت»، در حقيقت، به معناى آتش سوزى كامل منزل است؛ گرچه گه‏گاهى ممكن است به معناى آتش سوزى بخشى از خانه در زبان پارسى نيز اطلاق شود.

در قرآن كريم در موضوع سپيد شدن تمامى موى زكرياى پيامبر نيز قرآن از چنين تصويرى بهره مى‏جويد:

«وَ اشْتَعَل الرّأسُ شَيْباً»؛ «برف پيرى بر سرم نشسته است.» مريم، آيه 4

يعنى همان گونه كه اگر آتش در خرمنى فرو افتد، تمامى خرمن را فرا مى‏گيرد، پيرى نيز تمام وجودم را فرا گرفته است.

نمونه چهارم:

«فَشارِبُونَ شُربَ الْهِيم»؛ «[كافران‏] مانند نوشيدن شتران عطش زده مى‏آشامند.» واقعه، آيه 55

«سَنَسِمُهُ عَلى الخُرطُوم»؛ «زودا كه بر بينى او نشانه‏اى بگذاريم.»

«لنَسفَعنّ بِالنّاصِيَةِ»؛ «موى پيشانى او را به سختى بگيريم.»

قرآن كريم براى پيشگيرى از فريفته شدن احتمالى مسلمانان در برابر شخصيت ظاهرى و هياهوى تبليغاتى كافران، تصاويرى كه گوياى حقيقت و ماهيت آنان است، ارائه مى‏دهد.

در سه آيه نامبرده برخى از تصاوير را مى‏بينيم:

1- با تشبيه آنان به حيوانات «تفكر» و انديشيدن را كه از امتيازهاى آدمى است، از آن‏ها نفى كرده است.

2- آن چه بر جانوران چيره است، غرايز آن‏هاست؛ نه عقل.

3- چون حيوانات آب نوشيدن نيز، تصوير ديگر از فاصله داشتن منكران دين از مقام والاى انسانى است.

4- به كارگيرى واژه «خرطوم» به جاى «بينى» خود تأكيدى است بر سقوط از ستيغ انسانيت به منجلاب زندگى حيوانى.

5- و...

نمونه پنجم:

قرآن براى بيان اين مطلب كه تنها پروردگار است كه دعاى بندگان را برآورده مى‏سازد و آنان را به آرزويشان مى‏رساند، اما خدايان دروغين اختيار چيزى را ندارند و بهره‏اى به آن‏ها نمى‏رسانند و ناچيزترين كار از دستشان بر نمى‏آيد، چنين تصوير شگفت انگيزى را رقمى مى‏زند:

«فراخواندن راستين او راست، و كسانى كه [مشركان‏] به جاى او مى‏خوانند [و مى‏پرستند]، به آنان هيچ گونه پاسخى نمى‏دهند، مگر همانند كسى كه گشاينده دستان خويش به سوى آب است، تا آن را به دهانش برساند و رساننده آن نيست، و دعاى كافران جز بيراه نيست.» رعد، آيه 14

شگفت تصويرى است كه به راستى واژه‏ها نمى‏توانند رقم زنند: مردى در كنار آب ايستاده، دو كف دست خويش به سوى آب دراز كرده و آب به او نزديك است و وى مى‏خواهد از آن بنوشد، اما نمى‏تواند؛ ولى اگر دست خويش را اندكى بيشتر دراز كند، يا آن را گود بگيرد، چه بسا ممكن است بدان دست يازد...!

موسيقى كلامى قرآن

شايد فراوانى بهره‏گيرى قرآن از موسيقى كلامى بدان جهت باشد كه به خاطر گستردگى بيسوادى ميان اعراب، ادبيات آنان شفاهى بود، نه مكتوب. گوش‏هاى آن‏ها به خاطر كثرت شنيدن اشعار، در ارزيابى و تشخيص تفاوت‏هاى صوتى و زير و بم حروف و كلمات و... بسيار نيرومند و حساس شده بود و به تعبير يكى از صاحبنظران مصرى (دكتر ابراهيم انيس)، ادبيات آنان ادبيات گفتارى و شنيدارى بود، نه ادبيات مكتوب؛ و حتى نوشتن اشعار در زمان جاهليت نيز گسترده نبوده است.

قرآن نيز به اهميت اين نكته و نقش هنرى آن در جذب دل‏هاى تشنه در سرابستانِ انديشه‏ها... كاملاً آگاه بوده و برخورد منفى مخالفان را چنين تصوير مى‏كند:

«وَ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لا تَسمَعُوا لِهذَا القُرآنِ وَ الْغَوْا فِيه لَعلَّكم تَغلِبونَ»؛ «و كافران گويند: به اين قرآن گوش مدهيد و در اثناى خواندن آن سخنان بيهوده بگوييد، باشد كه پيروز شويد.» فصلت، آيه 26

موسيقى حروف و واژگان‏

درك موسيقى و نواشناسى در هر زبانى براى افرادى كه از آن مليت نيستند، به اندازه آشنايان به آن زبان نيست. مثلاً آن گونه كه فردى ايرانى از موسيقى ايرانى يا انسان غربى از موسيقى غربى لذت مى‏برد، به احتمال قوى شخصى كه مثلاً از اهالى جزاير آفريقاى جنوبى يا جزاير ميندانائو در فيليپين است، از موسيقى ايرانى يا غربى لذت نمى‏برد.

همين نكته در مورد درك لذت لحن موسيقايى قرآن كريم، براى غير عرب‏ها، نسبت به عرب‏ها صدق مى‏كند. در قرآن كريم با توجه به تأثيرى كه هر كدام از حروف در درك لذت شنيدارى دارند، از آن‏ها به عنوان ضرباهنگ‏هاى گوناگون بهره گرفته شده است.

به نقش سين در چند آيه زير توجه فرماييد:

«فَلا أُقسِمُ بِالْخُنَّسِ \* الْجَوارِ الكُنَّسِ \* و اللَّيلِ إذا عَسْعَسَ وَ الصُّبح إذا تَنَفَّسَ» تكوير، آيات 15 - 18

شگفتى اينجاست كه در موسيقى آشكار، نوعى هماهنگى با محتواى آن واژه دارد. يعنى ممكن است، وزن در قصيده يا غزلى بسيار شاد، گوشنواز باشد، اما اين شاد يا غمگنانه بودن موسيقاى واژگان، ارتباطى با محتواى آن نداشته باشد. چنان كه بارها مى‏بينيم كه محتوايى غمگين در قالبى شاد سروده مى‏شود و يا بر عكس. اما در قرآن كريم، اين زيبايى تنها در ظاهر نيست، هماهنگى ناگسستنى با محتواى آيه دارد.

يكى از آهنگسازان بزرگ غربى، قرآن را بر اساس بسامد و فركانس‏ها و ارتعاش‏ها و نُتهاى موسيقى بررسى كرد و دريافت، در مواردى كه قرآن از موضوعى جدى سخن مى‏گويد (مانند معاد و قيامت)، ضرباهنگ واژگان بسيار تند و محكم است (مانند ضرباهنگ حروف در آيه شريفه «إقتَرَبتِ السّاعَةُ و انْشَقَّ القَمَرُ»؛ اما در موضوعات عاطفى، موسيقى شنيدارى هماهنگى با چنين محتواى ملايم و عاطفى دارد (مانند ضرباهنگ ملايم و عاطفى در آيه مربوطه به يتيم و بينوا: «ألَم يَجِدكَ يَتيماً فَآوى‏»؛ و سخن خداى با بنده سركش گريز پا: «يا أيّها الانسانُ ما غَرَّك بِرَبِّكَ الْكَريم».

نمونه: اگر در اين پنج واژه دقت كنيد، درمى‏يابيد كه كلمات «طُوفان» و «جِراد» از نظر تلفظ، سَبُك و لطيف و «قُمَّل» و «ضَفادِعْ» سنگين و اندكى خشن و «دَمْ» بسيار سبك و لطيف است.

پروردگار هنگامى كه در سوره اعراف، آيه 133 آن‏ها را مى‏آورد، و مى‏فرمايد: «فَأَرسَلنا عَليهِمُ الطُّوفانَ وَ الجَرَادَ وَ القُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ و الدَّمَ أياتٍ مُفَصِّلاتٍ فَاستَكبروُا وَ كانُوا قَوماً مُجرِمِينَ»، چنان اين واژگان را كنار هم مى‏چيند كه دو واژه لطيف و سبك در آغاز بيايند تا گوشنواز باشند و دو واژه سنگين در ميانه آيه و لفظ لطيف «دم» پس از اين دو قرار گيرد تا شنونده از موسيقاى ظاهرى واژگانى نيز لذت بَرَد. هر گونه جابه جايى كلمات گفته شده، اين هماهنگى را بر هم مى‏زند و گوشخراش خواهد بود.

در قرآن واژگانى يافت مى‏شود كه به كارگيرى آن‏ها در شرايط معمولى، با فصاحت و زيبايى سخن ناسازگارى ندارد. مثلا كلمه «فَسَيَكْفيكَهُمْ اللّه» كه داراى نُه حرف است و حروف «كاف» و «يا» در آن تكرار شده و يا واژه «لَيَستَخْلِفَنَّهُمْ» كه از ده حرف تركيب شده؛ اما چنان اين چند واژه و ديگر واژه‏هاى ثقيل با واژگان ديگر در يك آيه گرد هم آمده‏اند، كه گوينده و شنونده، گرانى و سنگينى آن‏ها را احساس نمى‏كند.

انگيزه خوشخوانى كلمات بالا اين است كه «فسيكفيهم الله» با سه حركت، و «ليستخلفنهم» با چهار حركت - كه هر حركتى با سكون پايان مى‏پذيرد - تلفظ مى‏شود؛ گويا خواننده سه يا چهار واژه جداى از هم را مى‏خواند.

هماهنگى موسيقى كلامى با محتواى آيه‏ها

نمونه اول:

آيه 28 سوره «سبأ» خداوند رسالت جهانى پيام آور بزرگ اسلام را چنين بازگو مى‏كند:

«وَ ما أرسَلناكَ إلاّ كافَّةً لِلنّاسِ \* بَشيراً وَ نَذيِراً \* وَ لكِن أكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ»؛ «و تو را جز مژده آور و هشدار دهنده براى همگى مردم نفرستاده‏ايم ؛ ولى بيشترين مردم نمى‏دانند.»

در «علم تجويد» مى‏گويند: لفظ «كافه» شش حركت لازم براى مد (كشيدن) دارد؛ و چه بسا اين «امتداد» و «كشيدنِ» تلفظى واژه «كافّة»، اشاره‏اى لطيف به «امتداد» و استمرار رسالت جهانى رسول خدا تا فرجام جهان باشد؛ چرا كه اگر اين گونه نبود، مى‏توانست واژه‏هايى بسانِ «جميعاً» جايگزين كافّة شود؛ اما افزون بر برترى گوناگون كلمه كافّة بر جميعاً، در آن هنگام به اين نكته لطيف نيز اشاره‏اى نمى‏شد.

نمونه دوم:

در آيه 38 از سوره توبه نيز هنگامى كه پروردگار از گروهى از مردم كه از رفتن به جبهه سرباز مى‏زدند، انتقاد مى‏كند، مى‏فرمايد: «أثّاقَلْتُم إلى الأرضِ»؛ به زمين سنگينى مى‏كنيد.

تبديل تاء به ثاء و تشديد و ادغام آن‏ها در يكديگر، واژه را به گونه‏اى ساخته كه خواننده سنگينى راحت‏طلبى و عافيت خواهى را، چونان بار بسيار سنگين بر دوش كسانى كه حاضر نبودند به جبهه بروند، حس مى‏كند. اگر به جاى چنين واژه دشوارى، از كلمه خوشاهنگ و سبكى استفاده مى‏شد، چنين مفهومى به خواننده و شنونده القا نمى‏گشت و موسيقى كلامى با محتوا هماهنگى نمى‏داشت.

نمونه سوم:

آيا تكرار حروف «واو» و «سين» در آيه‏هاى: «مِنْ شَرّ الوَسواسِ الخَنّاسِ الّذى يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النّاسِ»

ناس، آيه‏هاى 4 و 5

نمى‏تواند اشاره‏اى به تلاش‏هاى مكرر شيطان براى گمراهى آدمى باشد؟

نمونه چهارم:

آيا تكرار حروفِ «زا» و «لام» در: «إذا زُلزِلَتِ الأرضُ زِلزالَهَا»، نمى‏تواند اشاره‏اى به تكرار و پى در پى لرزيدن زمين به عنوان عذاب پروردگار براى تبه كاران باشد؟ زلزله، آيه 1

مثلا در لحن آرامِ مصرع معروف سعدى: «اى ساربان آهسته ران كارام جانم مى‏رود»، حركت آرام كاروان شتر (نه حركات اسب كه معمولاً تند و چابك است) را به ذهن تداعى مى‏كند.

نمونه پنجم:

در سوره «هود» آيات مربوط به طوفان نوح از چنين جنبش و تپش كولاك وارِ هماهنگ با طوفان برخوردار است. اما هنگامى كه كشتى طوفان‏زده بر كوه «جودى» مى‏نشيند، آهنگ سخن رنگ ديگرى به خود مى‏گيرد و موسيقى كلام در جوّى آرام و اميد بخش به پايان مى‏رسد.

اينك نگاهى مى‏افكنيم به دو موضوعِ مختلف كه چگونه داراى دو نوع ضرباهنگ است. ابتدا آيات و ترجمه آياتى چند از سوره «عاديات» را مى‏خوانيم كه به مقتضاى هيجان، حركت، تركتازى، محاصره دشمن و شبيخون و به قلب لشكر وى تاختن است؛ آيه‏ها چنين ضرباهنگى پر تپش دارند و سپس آيات و ترجمه آياتى از سوره «ليل» كه چون سخن از شب است و آرامش و سخنان اميد بخش پروردگار با بندگانش، لحن موسيقايى آيات ملايم، آرامش بخش و نوازشگر مى‏شود.

نمونه ششم:

«وَ العادِياتِ ضَبحاً فَالمورِياتِ قَدحاً فَالمُغيراتِ صُبحًا فَأَثرنَ بِهِ نَقْعاً\* فَوسطْنَ بِه جَمعاً \* إنّ اللإنسانَ لِرَبّه لَكَنودٌ وَ إنَّه عَلى ذلِكَ لَشهيدٌ \* و إنَّه لِحُبِّ الخَيرِ لَشديدٌ. أفلا يَعلَمُ إذا بُعثِرَ ما فِى القُبُورِ وَ حُصِّل ما فِى الصُّدورِ \* إنَّ رَبَّهُمْ بِهِم يَوْمئِذٍ لَخبيرٌ»؛ «سوگند به اسب‏هاى تيزتك [جهادگر] كه نفس نفس مى‏زنند و سوگند به اخگر انگيزان [از برخورد سم‏ها] و سوگند به تكاوران بامدادى، كه در آن جا گرد برانگيزند. و با همديگر به ميانه آن [معركه‏] درآيند كه انسان در برابر پروردگارش ناسپاس است، و او بر اين امر گواه است و او [انسان‏] از مال دوستى، بخيل است. آيا نمى‏داند كه چون آن چه در گورهاست زير و زبر شود... و راز دل‏ها آشكار گردانيده شود، بى گمان پروردگارت در چنين روز از حال آنان آگاه است.»

عاديات، آيه‏هاى 1 تا 11

نمونه هفتم:

«وَ اللّيلِ إذا يَغشى وَ النَّهارِ إذا تَجَلّى وَ ما خَلَقَ الذَّكَرِ وَ الاُنثى \* إنَّ سَعْيَكُم لَشَتّى \* فَأمّا مَن أعطى فَاتَّقى و صَدَّقَ بِالْحُسنى \* فَسَنُيسَّره لِلْيُسرى \* وَ أما مَن بَخِل و استَغْنى \* وَ كَذَّبَ بِالحُسنى \* فَسَنُيسرّه لِلعُسرى»؛ «سوگند به شب چون فرو پوشاند. و سوگند به روز چون روشن شود. و سوگند به آن كه نرينه و مادينه آفريد. كه كوشش شما پراكند و [گونه گون‏] است. حال اگر كسى [مالى‏] بخشيد و پروا و پرهيز ورزيد. و [وعده‏] بهشت را استوار داشت. زودا كه راهش را به سوى خير و آسانى هموار كنيم. و اما كسى كه دريغ ورزيد و بى نيازى نمود، و وعده بهشت را دروغ انگاشت، زودا كه اهلش را به سوى شر و دشوارى هموار كنيم.» ليل، آيه‏هاى 1 تا 11

نمونه هشتم:

واژه «عباد»(بندگان) حدود صدبار در قرآن كريم آمده، كه از اين تعداد، حدود نود بار از آن به عنوان صفتى براى مسلمانان نامبرده شده است. آيا نمى‏توان گفت كه پروردگار جهان مى‏خواهد بگويد: تنها مسلمانان راستين، بندگان راستين خدايند نه منحرفانِ آگاهِ ديگر مكاتب؟

زيباتر از آن اين كه، واژه «عبيد» [=بندگان‏] پنج بار در قرآن آمده و در تمامى موارد صفتى براى كافران و سركشان به شمار آمده است.

افزون بر اين، يكى از نويسندگان، برداشت ديگرى نيز از سنجش اين دو واژه به دست آورده است: الفى كه در ميانه لفظ عباد وجود دارد، بايد در تلفظ كشيده شود و «فرازى» موسيقايى است و اين امتداد، بلندى و كشش، اشاره‏اى لطيف به بلندى و سرافرازى هماره بندگان راستين خداى، و سر فرود نياوردن و خم نشدن در برابر هر آدم بى سر و پايى است. در مقابل، نه تنها اين الف در صفتى كه پروردگار براى سركشان و كافران مى‏آورد، وجود ندارد، بلكه در ميانه اين لفظ «ياء» هست و هنگام تلفظ ياء، نوعى «فرود» موسيقايى است و اين اشاره به سر فرود آوردن و خم شدن در برابر هر فرد بى سر و پايى براى به چنگ آوردن پست و مقام و درآمد بيشتر و تن به خوارى دادن است؛ زيرا آن چه براى آن‏ها مهم است، «زنده» بودن است؛ نه سرافراز زندگى كردن. آيا به راستى خداى از آوردن اين دو واژه چنين نكته لطيفى را مى‏خواست بگويد يا نه؟

نمونه نهم:

در قرآن كريم هم لفظ «مَيِّتْ» آمده و هم لفظ «مَيْتْ»، برخى خواسته‏اند بگويند: هر دو به يك معنى [=مرده‏] است؛ اما دقت در موارد به كار رفته، نشانگر نكته زيبا و لطيفى است:

مَيِّتْ با تشديد يعنى جاندار داراى روح.

مَيِّتْ با سكون ياء يعنى جاندارى كه روح از بدنش خارج شده و مرده.

پس ميّت در فرهنگ قرآنى به زنده‏اى گفته مى‏شود كه «اينك زنده است و هنوز نمرده».

مثلا در آيه 30 سوره زمر، پروردگار به پيامبرش مى‏فرمايد:

«إنَّكَ مَيِّتٌ وَ إنَّهُمْ مَيِّتُون»؛ تو ميرا هستى و آنان هم ميرا هستند.

ترديدى نيست كه هم پيامبر در هنگام نزول اين آيه زنده بود، و هم دشمنان آن زمانش.

اما در قرآن از «شهر مرده» [بَلدةً مَيْتاً؛ سوره زخرف، آيه 11] و «زمين مرده» [الأرضُ المَيْتَةُ؛ سوره يس، آيه 33 ]نامبرده شده كه پروردگار با فرستادن باران آن‏ها را زنده مى‏كند. همچنين از حلال گوشتى كه بدون دستورات شرعى جان داده به عنوان «مردار» [حُرِّمَتْ عَلَيكُم المَيْتَةُ؛ سوره مائده، آيه 3] و همچنين از انسانِ مرده [أيُحِبُّ أَحَدَكمْ أَنْ يَأكُلَ لَحْمَ أَخِيِه مَيْتاً؛ سوره حجرات، آيه 12] ياد كرده است.

با اين توضيح، نكته زيبا و لطيف اينجاست كه خداوند از كافرانى كه آزادانه دين را نپذيرفتند و در حقيقت، قلب خويش را كشتند، به عنوان «مرده» و «مردار» نام مى‏برد: «أو مَن كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيناهُ»؛ «آيا كسى كه مرده دل بود و زنده‏اش كرديم.»

انعام، آيه 122

پس خداوند «ايمان» را زندگى و «كفر» و گمراهى را مرگ مى‏شمارد.

يكى از نويسندگان، برداشت ديگرى نيز از اين تفاوت مى‏كند كه اگر چنين باشد، بسيار زيباست: تشديد در ياء ميِّت، كه در تلفظ همراه حركت و جنبش است، اشاره به تحرك و جنبش انسانِ زنده در عرصه‏هاى گوناگون زندگى دارد و سكون در ياء ساكن در لفظ «مَيْت»، اشاره‏اى ظريف به سكون و بى تحركى انسانِ مرده است.

ادامه دارد...